

موانع داخلی تحقق دموکراسی در مصر

دکتر جواد صالحی^۱

علی همه خوانی^۲

چکیده:

مصر به عنوان یکی از مهمترین کشورهای عربی خاورمیانه و جهان اسلام و تاثیر فکری و فرهنگی مهمی که بر دیگر کشورهای مسلمان دارد و کنترل بر کانال سوئز که شاهراه دریایی اصلی برای تجارت بین شرق و غرب است، نقش مهمی در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. تحولات داخلی در مصر و سرنگونی حکومت مبارک، نشانگر آغاز مرحله جدیدی در حیات سیاسی مصر است که ساختار و فضای سیاسی داخلی و بین‌المللی آن کشور را با دگرگونی‌هایی هرچند متفاوت روبرو می‌کند. این مقاله به این موضوع می‌پردازد، که مصر با چه موانع و مشکلاتی در محیط داخلی خود روبروست که اجازه نمی‌دهند این کشور به سمت یک حکومت دموکراتیک و یا یک جامعه دموکراتیک گام بردارد؟ هدف این پژوهش تعیین موانع و مشکلاتی است که بر سر راه دموکراتیزاسیون در مصر در محیط داخلی وجود دارد و مانع سیر روند صعودی حرکت به سمت دموکراسی است. تاریخ سیاسی مصر نشان داده است این کشور با موانعی برای گذار به سوی دموکراسی روبرو بوده است. این پژوهش به ذکر موانع داخلی آن می‌پردازد. سوال اساسی این است که: چه عواملی در محیط داخلی از تحقق دموکراسی در مصر پیشگیری می‌کنند؟ فرضیه این پژوهش این است که چه پژوهش عبارت است از اینکه مصر به دلیل وجود حکومت‌های اقتدارگرای نظامی و همچنین ضعف در نقش جامعه مدنی و نخبگان و فرهنگ سیاسی و ضعف اقتصادی روزافزون و بالطبع رشد جریان‌های اسلام‌گرا از رشد و نمو دموکراسی پیشگیری می‌گردد. واژگان کلیدی: مصر، دموکراسی، اقتدارگرایی، جامعه مدنی، اسلام‌گرایی، نخبگان سیاسی

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشگاه شیراز، ایران

Salehi_j@yahoo.com

^۲ - فارغ التحصیل کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکز، ایران

Ali.hamekhami@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۶

در دو، سه دهه اخیر تب دموکراتیزاسیون در جهان بسیار داغ و پر رونق بوده است. پس از اینکه در موج سوم دموکراتیزاسیون (۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰) کشورهایی از اروپا، آمریکای لاتین، قسمتی از آسیا و آفریقا به دامان دموکراسی فرو رفتند. این روند بعد از این سال‌ها نه تنها متوقف نشد بلکه در سال ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و کشورهای در حال توسعه به سمت نظام‌های دموکراتیک رهنمون شدند. بسیاری از کشورهای جهان از سال ۱۹۹۰ به بعد مخصوصاً کشورهای وابسته و در حال توسعه سعی کردند تا خود را به سمت نظام‌های دموکراتیک سوق دهند. اما منطقه‌ای که به این تب دموکراسی سازی چندان علاقه‌ای نشان نمی‌داد، منطقه خاورمیانه و مشخصاً خاورمیانه عربی بود که همچنان در ابتدای قرن بیست و یکم حکام مقتدر و دیکتاتور در این کشورها حکمرانی می‌کردند و حاکمانی در راس قدرت بودند که مدت حکومتشان به چند دهه و بیشتر می‌رسید و همچنان خواهان این بودند که خود حکومت را در دست داشته باشند.

مصر یکی از پر اهمیت‌ترین و پر نفوذترین این کشورها در منطقه خاورمیانه به حساب می‌رود و کشوری است که می‌تواند قلب تپنده جهان عرب و آغاز کننده تحولات مهم در منطقه خاورمیانه باشد. مصر کشوری است که از اهمیت بالایی در منطقه برخوردار است، همچنین مصر از منظر تاریخی کشوری بزرگ با گذشته‌ای شکوهمند و تمدنی عظیم است که این کشور را دروازه تمدن جهان عرب و خاستگاه اندیشه‌ای آن قرار داده است. مصر کشوری است که حکومت فراعنه، امپراطوران عثمانی، حکومت سلطنتی و کودتای افسران آزاد، حکومت سوسیال ناصر، حکومت لیبرال سادات، حکومت شبه اقتدارگرای مبارک و همچنین شاهد موجی از بیداری اسلامی و به دست گرفتن قدرت توسط شورایی‌عالی نظامی بوده و بعد از آن شاهد حکومت کوتاه منتخب محمد مرسی و بعد بازگشت حکومت به دست نظامیان از طریق کودتا را در این سال‌های اخیر تجربه کرده است. حال چطور ممکن است در یک کشور عربی همانند مصر با این پیشینه که تفکرات روشنفکری و ایدئولوژیک در آنجا سابقه طولانی دارد و گذار را خیلی پیش‌تر از اینها آغاز کرده است نتوانسته است در جهت توسعه و دموکراسی

خواهی پیش برود. تاریخ سیاسی مصر نشان داده است این کشور همواره با موانعی برای گذار به سوی دموکراسی روبرو بوده است که می‌توان گفت این موانع در دو سطح داخلی و بین-المللی تشکیل می‌شوند. که ما در این پژوهش به موانع داخلی پرداخته‌ایم. این مقاله از آنجا حائز اهمیت است که، سعی دارد به این موضوع بپردازد، که مصر با چه موانع و مشکلاتی روبروست که اجازه نمی‌دهد این کشور به سمت یک حکومت دموکراتیک گام بردارد. مسئله‌ای که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود موانع داخلی‌ای است که مانع تحقق دموکراسی در مصر می‌شوند و هدف این پژوهش تعیین موانع و مشکلاتی است که بر سر راه دموکراتیزاسیون در مصر وجود دارد و مانع سیر روند صعودی حرکت به سمت دموکراسی است. مقاله‌ی پیش‌رو تلاش دارد با بررسی سیر حوادث چند دهه اخیر به مطالعه این موانع بپردازد.

چارچوب نظری

فرآیند تحول مفهوم

مبحث گذار به دموکراسی امروزه یکی از زیر شاخه‌های اصلی علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی است. با افزایش شمار دموکراسی‌ها در ربع قرن اخیر و فروپاشی نظام کمونیستی و همچنین گسترش دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در ابتدای قرن ۲۱، دامنه نظریه‌پردازی درباره گذار به دموکراسی نیز بطور بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است. ما در عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم در یک قرن گذشته یک روند بیش از هر روند دیگر در شکل دادن به جهان موثر بوده است و آن روند صعودی دموکراسی است. در ۱۹۰۰ حتی یک کشور هم نبود که دموکراسی داشته باشد در حالیکه در ابتدای قرن ۲۱ از ۱۹۳ کشور، ۱۲۱ کشور دارای نظام دموکراسی انتخاباتی هستند امروزه در بیشتر نقاط دنیا دموکراسی تنها منبع مشروعیت سیاسی است حتی دیکتاتورهای نظیر حسنی مبارک (مصر) و رابرت موگابه (زیمبابوه) هم با تلاش فراوان و هزینه‌های گزاف انتخابات ملی برگزار می‌کنند؛ وقتی دشمنان دموکراسی هم از شعارهای دموکراسی بهره می‌گیرند و آداب ظاهری‌اش را به جا می‌آورند می‌فهمیم که دموکراسی پیروز شده است. (زکریا، ۱۳۸۵، ۹-۸)

دیدگاه‌ها و الگوهای گذار به دموکراسی

دانکوارت راستو در الگوی گذار دموکراتیک خود این سوال را مطرح می‌کند که چه شرایطی دموکراسی را ممکن می‌کند و چه شرایطی آن را موفق می‌سازد؟ الگویی که راستو برای گذار دموکراتیک تدوین کرده شامل ۳ مرحله و یک شرط پیش زمینه‌ای می‌باشد:

۱- شرط پیش زمینه‌ای: در الگوی راستو این شرط پیش زمینه‌ای یکپارچگی ملی است. که در تمام مراحل دیگر نقش اصلی را بر عهده دارد.

۲- مرحله مقدماتی: این مرحله در الگوی راستو یک نزاع سیاسی طولانی و بلند مدت است، این منازعات به گونه‌ای است که طرفین را به صف آرایی در دو اردوگاه تخاصم می‌راند و قطبی شدن فضا نشان دهنده این مرحله مقدماتی است.

۳- مرحله تصمیم‌گیری: با اوج گرفتن و البته به نتیجه نرسیدن منازعه، وارد مرحله تصمیم‌گیری می‌شویم در این مرحله رهبران طرفین تخاصم به این تصمیم می‌رسند که برای منازعه خود راه حلی دموکراتیک برگزینند. در این مرحله طرفین برای آنکه نمی‌توانند خواسته‌های درجه اول خود را بدست آورند ظرفیت خواسته‌های خود را پایین آورده و بر سر راه حلی میانه به اجماع و توافق می‌رسند. در این مرحله تصمیم بر سر حل منازعات به شیوه دموکراتیک است.

۴- مرحله خوگیری: در این مرحله مسئله اصلی راستو تثبیت و گسترده شدن پذیرش روال‌های دموکراتیک است. در نتیجه تحکیم دموکراسی از نظر راستو متضمن آن است که اولاً نخبگانی که دموکراسی را به عنوان وسیله حل مشکلات پذیرفته‌اند از تصمیم خود باز نگردند و همین که دامنه آن را به سطح شهروندان و جامعه گسترده کنند. (کدیور، ۱۳۸۶، ۵۰-۴۲)

اودانل و اشمیتر دو تن دیگر از نظریه پردازان گذار هستند که معتقدند گذار به دموکراسی به دوره‌ای اطلاق می‌شود بین متلاشی شدن و گسست در رژیم اقتدارگرا و برگزاری انتخابات و تاسیس متعاقب آن که آغاز رژیم دموکراتیک خواهد بود این دو معتقدند در جریان فرآیند گذار مولفه‌های داخلی هستند که نقش غالب را دارند و آنها می‌گویند هیچ گذار دموکراتیک وجود ندارد که آغاز آن نتیجه مستقیم یا غیر چند پارگی‌های عمده در خود رژیم اقتدارگرا به خصوص شکاف بین تندروها و میانه‌روها نباشد. در ادامه این روند مرحله مذاکره می‌رسد،

مرحله‌ای که در آن بخش معتدل رژیم میانه‌رو اپوزیسیون بر سر میز مذاکره می‌نشینند. اودانل و اشمیتز در این مرحله از گذار نقش کلیدی و محوری برای گروه الیت و یا نخبه قائل هستند این دو معتقدند پس از اینکه معتدل‌ها بر تندروها غلبه کنند در مرحله‌ی بعد یک بسیج عمومی یا همان احیای جامعه مدنی رخ می‌دهد. در اینجا است که کنشگران جمعی و غیرالیت وارد فرآیند گذار می‌شوند. اودانل و اشمیتز در اثر خود نقش عامل بین‌المللی را کمرنگ می‌بینند. این دو در فرآیند گذار، عدم قطعیت را به عنوان مفهوم کانونی اثر خود برمی‌گزینند استدلال‌شان اینست که در رژیم اقتدارگرا نظم برقرار است ولی دوره گذار یک دوره‌ی بی‌نظمی و بی‌قاعدگی است. اینها می‌گویند ما با دوره‌ای مواجه‌ایم که در آنها اتفاقات غیرمنتظره، اطلاعات ناکامی کنشگران، انتخاب‌های شتابزده، آشفتگی در انگیزه‌ها و منافع، مجهول‌الیهویه بودن برخی بازیگران، زکات برخی افراد، همگی در تعیین نتیجه گذار موثراند. اصرار اودانل و اشمیتز بر عدم قطعیت و نامطمئن بودن در دوران گذار معلول این مطلب است که فروپاشی یک رژیم دموکراتیک لاجرم به استقرار رژیمی اقتدارگرا می‌انجامد، لیکن گذار از اقتدارگرایی چنین سرانجام مطمئنی ندارد و کنش کنشگران سیاسی خواهد بود که نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرآیند دارند. اودانل و اشمیتز در اثر چهار جلدی خود «مخالفان رژیم اقتدارگرا» بر این نکته تاکید دارند که باید جانب احتیاط را نگاه داشت به این معنا که چهره و خواسته‌هایی میانه‌روانه ارائه کنند از حرکت تدریجی جانبداری کنند و به سمت همکاری با معتدل‌های رژیم حرکت کنند. بطور کلی آنان معتقدند که بازیگران در عرصه سیاسی طوری عمل می‌کنند که به تنهایی نمی‌توانند برنده بازی باشند پس ناچار به مصالحه و مذاکره هستند و در سر میز مذاکره قواعد بازی را تعیین می‌نمایند.

از نظر آدام پرزورسکی تحولاتی که در رژیم‌های سیاسی صورت می‌گیرند به دوگونه اساسی تقسیم می‌شوند:

- ۱- تحولات کلان محور که بر شرایط عینی تمرکز می‌کنند و با زبان جبریت و تعیین صحبت می‌کنند.
- ۲- تحولات خرد محور که بر کنشگران سیاسی تمرکز دارند و بر منافع و تصورات تاکید می‌کنند و مسائل را در چهارچوب امکان‌ها و انتخابها حل و فصل می‌نمایند.

آدام پرزورسکی الگوی خود را با فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا آغاز می‌کند. او معتقد است که غالباً چهار عامل هست که باعث شکاف در رژیم‌های اقتدارگرا می‌شود: ۱- دیگر نیازی به وجود رژیم‌های اقتدارگرا نباشد. ۲- رژیم‌های اقتدارگرا به دلائل مختلف مشروعیت خود را از دست بدهند. ۳- به دلائل مختلفی درگیری و منازعه‌ای در درون بلوک حاکم شکل بگیرد. ۴- فشار خارجی بر رژیم‌های اقتدارگرا برای ایجاد ظاهری دموکراتیک. (کدیور، ۱۳۸۶، ۱۴۰-۱۳۹) او معتقد است در ادامه مرحله فروپاشی رژیم اقتدارگرا، مرحله آزادسازی و دموکراتیزاسیون آغاز می‌شود که در این مرحله، نیاز به وقوع یکسری علائم هست که این علائم دارای انواع دوگانه‌ای هستند برخی از این علائم عینی هستند شامل: مرگ قریب الوقوع رهبر بنیانگذار، فروپاشی در شرف تحقق نهادهای اقتدارگرا، بحران اقتصادی، فقدان مشروعیت، ناآرامی توده‌ای یا نافرمانی توده‌ای، فشارقوی خارجی برای انجام اصلاحات و برخی صرفاً براندازانه‌اند یعنی شایعاتی هستند مبنی بر اینکه کسی اقدامی انجام خواهد داد.

از نظر پرزورسکی استقرار دموکراسی فرآیند نهادینه کردن عدم قطعیت و در معرض عدم قطعیت قرار دادن همه منافع است. در بخش دوم پژوهش خود معتقد است که برای گذار به دموکراسی، ایجاد نهادهای خاص دموکراتیک مثل پارلمان‌ها، انتخابات، احزاب و... ضروریست زیرا راه رسیدن به مصالحه‌های دموکراتیک ایجاد نهادهای دموکراتیک است. وی در بخش آخر پژوهش خود به شرایط و تثبیت دموکراسی اشاره دارد و آن را محصول سازش طبقاتی بین دو طبقه سرمایه‌داری و کارگر می‌داند. (بشیریه، ۱۳۸۴، ۳۵) او معتقد است که دموکراسی هنگامی تحکیم می‌شود که خود تقویتگر شود، یعنی هنگامی که همه نیروهای سیاسی درگیر تداوم تسلیم منافع و ارزش‌های خودشان در برابر تعامل غیر قطعی این دو نهادها را بهترین کار ممکن ببینند. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۳۶۰)

لینز و استپان دو تن از نظریه پردازان گذار به دموکراسی سعی کرده‌اند تا در کتاب پر اهمیت خود با عنوان **مسائل گذارهای دموکراتیک و تحکیم آن** یک نظریه چند بعدی برای گذارها تدوین و تبیین کنند. در این پژوهش این دو وجود یک دولت دارای حاکمیت و کار آمد را پیش شرط دموکراسی می‌دانند. آنها استدلال می‌کنند علاوه بر دولتی کارآمد، که شرط ضروری دموکراسی است پنج شرط به هم پیوسته و متقابلاً تقویت کننده نیز برای تحکیم

دموکراسی باید طراحی شود: ۱- توسعه دادن یک جامعه مدنی آزاد و سرزنده ۲- جامعه سیاسی نسبتاً مستقل و ارزشمند ۳- حاکمیت قانون ۴- تشکیل یک بوروکراسی دولتی ۵- یک جامعه اقتصادی نهادینه شده. (حافظیان، ۱۳۸۸، ۳۶۴-۳۶۵) همچنین از نظر آنان راه‌های گذار به دموکراسی ۴ نوع هستند: ۱- انعقاد پیمان‌های سیاسی بین میان‌روهای رژیم و میان‌روهای اپوزیسیون ۲- شکست در جنگ ۳- تشکیل حکومت موقت ۴- نقش نیروهای نظامی

لینز و استپان در ادامه به شرایط بین‌المللی و تاثیر آنها بر گذارهای دموکراتیک پرداخته‌اند و ۳ عامل را مشخص کرده‌اند که گذار را به سمت دموکراسی حرکت می‌دهد: ۱- سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای برای ترویج و یا منع دموکراسی ۲- روح دوران، که منظور آن‌ها فضای ایدئولوژیک بین‌المللی است ۳- انتشار، لینز و استپان معتقدند که در محیط بین‌المللی کشورها از یکدیگر می‌آموزند و متاثر می‌شوند. در الگویی که این دو سازمان داده‌اند می‌پذیرند که گذارهای دموکراتیک عموماً در کشورهایی تحقق یافته‌اند که دارای سطحی متوسط از توسعه یافتگی بوده‌اند. (کدیور، ۱۳۸۶، ۱۳۰ - ۱۰۶)

ساموئل هانتینگتون مهمترین نظریه‌پرداز گذار به دموکراسی در کتاب معروف خود موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم از دموکراسی شدن به جای واژه گذار به دموکراسی استفاده می‌کند. در این مقاله نظریه هانتینگتون ملاک عمل قرار گرفته و مسایل در چهارچوب نظری این دانشمند مطرح می‌گردند. از نظر هانتینگتون دموکراسی بر بنیاد شیوه و روال کار حکومت استوار است. در دموکراسی بر مبنای روال کار، اصل، انتخاب رهبران بوسیله مردم و از طریق انتخابات آزاد رقابتی است. در این تعریفی که او ارائه می‌دهد دموکراسی ۲ بعد به خود می‌گیرد: رقابت و مشارکت. هانتینگتون معتقد است که انتخابات عمومی برای برگزیدن مقامات تصمیم گیرنده اصل و جوهر دموکراسی است. پس نقطه حساس فرآیند دموکراسی شدن، سرنگون کردن حکومتی است که بدین طریق روی کار نیامده و استقرار حکومتی که در انتخابات آزاد، علنی و با رعایت عدالت و انصاف، برگزیده شده است. از نظر هانتینگتون دموکراسی شدن عبارت است از یک سلسله گذارهایی از رژیم‌های غیردموکراتیک که در زمان‌های خاصی صورت پذیرفته و همچنین گذارهای مشخصی را در

همان زمان در جهت مخالف به همراه آورده است که موجب رواج لیبرالی شدن و یا کم و بیش دموکراسی شدن نظام‌های سیاسی شده است که کاملاً دموکراتیک نشده بودند.

هانتینگتون در مدل خود، برای تبیین چگونگی انتقال دموکراسی و توسعه آن، نقش محوری برای دولت - ملت قائل است و زنجیره امواج دموکراسی را، از بعد از صلح وستفالی می‌داند. او گذار به دموکراسی را در طول تاریخ با ایجاد ۳ موج توضیح می‌دهد: ۱- موج نخستین دموکراسی شدن ریشه در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه دارد. اما پیدایش نهادهای دموکراتیک از پدیده‌های قرن ۱۹ است. وی این موج را نتیجه تحولات اقتصادی و اجتماعی، فروپاشی امپراطوری‌های اصلی اروپا بر اثر جنگ جهانی اول و جو اقتصادی - اجتماعی کشورهای مهاجر نشین بریتانیایی می‌داند. ۲- وی آغاز موج دوم را شروع جنگ جهانی دوم می‌داند جایی که با اشغال، نیروهای بیگانه نهادهای دموکراتیک را در آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کره افزایش داد و ادامه پیدا کرد تا به آمریکای لاتین رسید. البته وی معتقد بود که پایان گرفتن حکمرانی مستعمراتی و گسترش ناسیونالیسم دلیل دیگری بود در روند دموکراسی‌سازی در موج دوم. ۳- هانتینگتون معتقد است که موج سوم دموکراسی شدن از سال ۱۹۷۴م آغاز شده و همچنان ادامه دارد. موج سوم در مدت ۱۵ سال (تا سال ۱۹۹۰ م) تقریباً در سی کشور اروپا، آسیا و آمریکای لاتین رژیم‌های دموکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند و در دیگر کشورها در بین رژیم‌های اقتدارگرا، لیبرالی شدن گسترش یافت. هانتینگتون معتقد است که در موج سوم جنبش دموکراسی جهانی بوده است و موج دموکراسی شدن توانست در ظرف ۱۵ سال سرتاسر جنوب اروپا را در نور دیده به سوی آمریکای لاتین روان شود و سپس به سمت آسیا روانه گردد و دیکتاتوری را در بلوک شوروی از هم پاشید. ساموئل هانگتینگتون در کتاب **موج سوم دموکراسی** معتقد است که پنج تغییر در ساختار رژیم‌های سیاسی (رژیم‌های اقتدارگرا) باعث ایجاد گذارهای دموکراتیک در کشورهای موج سوم شده است: ۱- زوال مشروعیت و مشکل اجرائی ۲- توسعه اقتصادی و بحران‌های اقتصادی ۳- تغییرات دینی ۴- سیاست‌های جدید عوامل بیگانه ۵- تسلسل یا تاثیر تظاهرات، از نظر هانتینگتون این عوامل شرایط مناسب برای دموکراسی شدن را بوجود می‌آورند ولی دموکراسی شدن را الزامی نمی‌کنند. رژیم دموکراتیک بر اثر روندها بوجود نمی‌آید، این مردم‌اند

که آن را ایجاد می‌کنند و استقرار می‌بخشند. وی فرآیندهای گذار را در ۳ گروه مورد بحث قرار می‌دهد:

۱- فرآیند تغییر شکل: از نظر هانتینگتون تغییر شکل زمانی روی می‌دهد که نخبگان که قدرت را در دست دارند، خود رهبری استقرار دموکراسی را در دست بگیرند. از نظر هانتینگتون فرآیند تغییر شکل در ۵ مرحله شکل می‌گیرد که عبارتست از: ۱- ظهور اصلاح‌طلبان دموکراتیک ۲- کسب قدرت توسط اصلاح‌طلبان ۳- شکست سیاست لیبرالی‌شدن نظام اقتدارگرا ۴- مشروعیت قهرائی نظام اقتدارگرا ۵- انتخاب و جذب مخالفان

۲- فرایند فروپاشی: فروپاشی هنگامی است که گروه‌های مخالف عهده‌دار روی کار آوردن دموکراسی می‌شوند. پس بطور کلی در فرآیند فروپاشی ۳ مرحله طی می‌شود: ۱- مبارزه برای برانداختن حکومت، ۲- سقوط حکومت، ۳- مبارزه پس از آن؛ در نتیجه در گذار به دموکراسی فرآیند فروپاشی زمانی صورت می‌گیرد که مخالفان یعنی طبقه متوسط، بورژوازی، گروه‌های مذهبی حکومت را از پای در می‌آورند و تعادل قدرت را به سود خویش تغییر می‌دهند در این فرآیند رژیم جدید بطور کلی، صریح و بی‌پروا با گذشته قطع رابطه می‌کند و پایه‌های حکمرانی خود که بر اصل مشروعیت آینده قرار می‌دهند و پیوند با عوامل و نهادهای رژیم پیشین را قطع می‌کنند.

۳- فرآیند جابجایی: جابجایی وقتی پیش می‌آید که نیل به دموکراسی حاصل فعالیت مشترک حکومت و گروه‌های مخالف باشد. پس در فرآیند جابجایی دو گروه باید حاضر باشند: ۱- گروهی که در درون حکومت (اصلاح‌طلبان و قشری‌ها) حضور دارند. ۲- گروه بیرون از حکومت که همان مخالفان هستند. در این فرآیند اصلی‌ترین چیز مذاکره است.

در این پژوهش، نظریه ارائه شده توسط ساموئل هانتینگتون الگوی نظری تحقیق قرار گرفته و سعی گردیده است تا بر اساس نظریه وی در مورد عوامل داخلی که مانع تحقق دموکراسی در مصر هستند بپردازیم.

پیشینه دموکراسی در مصر

مصر یک کشور حقیقی و ریشه‌دار است. مصر از همان ابتدای تاریخ با تهاجم و سلطه بیگانگان روبرو بوده است. از امپراطوری هخامنشی و بیزانس گرفته تا حکومت فاطمیون و عثمانی‌ها و در آخر جز مستعمرات فرانسه و انگلستان قرار گرفتند و در سال ۱۹۲۲م از طریق آوردن فشار سیاسی به انگلستان، به یک کشور مستقل و قانونی تبدیل شدند و اولین کشور جهان عرب نام گرفتند که توانستند استقلال خود را کسب کنند. تا سال ۱۹۵۲ حکومت سلطنتی موروثی توسط خاندان محمدعلی پاشا در مصر حاکم بود، که توسط گروهی به نام افسران آزاد طی یک کودتای نظامی سرنگون و نظامیان قدرت را در دست گرفتند. مصر به علت همین قدمت و تمدن مرکز ثقل و نماد دنیای عرب است.

مصر یکی از کهنترین دولت-ملت‌های جهان است و همچنین طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت در سال‌های ۱۷۹۸-۱۸۰۱ م برمی‌گردد. (حافظیان، ۱۳۸۹: ۲) پس از اینکه پادشاهی مشروطه در مصر شکل گرفت اولین تلاش‌ها برای برقراری دموکراسی صورت گرفت در این دوران بود احزاب و نظام چندحزبی و پارلمان‌های نوپا و حق رای همگانی برای مردان پدید آمد و در این زمان دموکراسی آرمانی جذاب برای نخبگان نوساز جامعه در مصر به شمار می‌رفت. اما به طور کلی این تجربیات دموکراتیک بر بنیادهای نامطمئن اجتماعی به دست آمد و این نظام دموکراتیک نمی‌توانست برای اکثریت جامعه مصر چیز زیادی عرضه کند. (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۴۲) پس از بر کناری ملک فاروق از قدرت توسط گروه افسران آزاد یک شورای ۱۵ نفره (شورایعالی نظامی) قدرت را در دست گرفت تا یک فرد غیر نظامی راست کردار که به دام فساد حکومت پیشین نیافتاده باشد را به قدرت برسانند اما در مدت کوتاهی این نقشه کنار گذاشته شد و شورا ژنرال نجیب که فردی شایسته و شناخته شده در جامعه بود را به عنوان رئیس جمهور معرفی کرد. اما جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۳ با کنار زدن دوست قدیمی خود در یک کودتای نظامی قدرت ریاست جمهوری را به دست گرفت. ناصر یک حکومت ایدئولوژیک تشکیل داد که به جای توجه به توسعه اقتصادی، ماجراجویی‌های بین‌المللی را هدف خود قرار داد. رژیم ناصر همه احزاب سیاسی را کنار زد و معتقد بود که دموکراسی تنها در خدمت

زمینداران و فئودال‌ها بوده و توجهی به دهقانان و کارگران ندارد. ناصر در مصر یک حکومت پوپولیستی ایجاد کرد و تلاش‌های حکومت خود را به رفع برخی از ضروری‌ترین نیازهای مردم معطوف کرد. به طور کلی در زمان ناصر آنچه رخ داد بیشتر بزرگ شدن دولت در عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بود به طوری که اصلاحات در زمان ناصر نظام سیاسی مصر را بیشتر به سمت اقتدارگرایی و تثبیت آن برد. (کدیور، ۱۳۷۳: ۲۴) پس از مرگ ناصر، انور سادات قدرت را بر دست گرفت. وی فردی نبود که به فکر برقراری دموکراسی باشد با این حال در دوره ریاست جمهوری او دومین اقدام از بالا برای برقراری دموکراسی در مصر شکل گرفت در واقع سادات این روند برقراری دموکراسی را به واسطه نیاز برای ایجاد هویت سیاسی برای خویش و سپس برکشیدن خود از زیر سایه ناصر به اجرا درآورد. (اوتلوی، ۱۳۸۶: ۵۲) از جمله اقدامات سادات می‌توان به: ۱- به اجرای برنامه‌های آزادسازی سیاسی که شامل ایجاد نظام چندحزبی، اجازه فعالیت به مخالفان آزادی زندانیان سیاسی، اجازه فعالیت بیشتر به مطبوعات و همچنین اجازه نقد دولت توسط منتقدین و مخالفین. ۲- اجرای سیاست موسوم به درب‌های باز که هدف آن بازکردن دوباره درب‌های اقتصادی به روی معافیت بنگاه‌ها و موسسات خصوصی بود. اما هردوی سیاست‌های او با شکست روبرو شد و خیلی زود برنامه خود را کنار گذاشت، دموکراسی مورد نظر سادات تا زمانی خوب بود که هدیه‌ای از طرف وی تلقی می‌شد اما زمانی که مردم دموکراسی را به عنوان حق نگریستند این پدیده دیگر برای او قابل پذیرش نبود. در سال ۱۹۸۰ مصر به کشوری تبدیل شد که در عین ارائه تصویری از یک دموکراسی چندحزبی عملاً به سلطنت بدل گردید و به سادات لقب فاروق کوچک دادند. پس از ترور سادات معاون وی حسنی مبارک به قدرت رسید. دوران حکومت مبارک در واقع دوران سرگردانی و پریشانی مصر است زیرا مبارک بسیار محتاط و محافظه‌کار است. دوران حکومت سی ساله مبارک به دو بخش تقسیم می‌شود او در ابتدا بیان کرد که قصد دارد به سوی نظام سیاسی بازتر حرکت کند و در همین راستا تغییراتی را در قانون اساسی ایجاد نمود. در این دوران او مصر را به سمت یک دموکراسی نیم‌بند رهنمون ساخت اما در ادامه او بیشتر تلاش نمود تا قدرت خود را تحکیم بخشد و بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر، نداشتن هرگونه دموکراسی است. در این دوران هرچند اصلاحاتی در عرصه سیاسی و اقتصادی صورت می‌گرفت اما همه اینها بازی‌هایی سیاسی برای فریب

افکار عمومی بود، مبارک بیشتر سعی نمود تا حکومتی اقتدارگرا بوجود بیاورد. مارینا اوتاوی حکومت وی را اقتدارگرایی تثبیت شده می‌نامد یعنی در عین اینکه جامعه و سیاست را طوری نشان می‌دهند که از فضای بازی برخوردار است ولی در عین حال چنین چیزی وجود ندارد بلکه حتی حکومت از طریق پلیس مخفی و نیروی نظامی هم بر سیاست و اقتصاد و هم بر جامعه و مردم آن، کنترل دارد.

موانع داخلی در تحقق دموکراسی سازی در مصر

دولت اقتدارگرا

دولت‌گرایی یکی از ابزارهای اصلی است که دولت‌های خاورمیانه با آن کوشیده‌اند موقعیت خود را در قبال جوامع خود تحکیم بخشند. در مصر دولت در تمام امور دخالت دارد و رئیس‌جمهور طبق قانون اساسی از قدرت بلا منازعی برخوردار است. در مصر دولت‌گرایی پس از انقلاب جولای ۱۹۵۲ افسران آزاد و در زمان ریاست جمهوری ناصر به اوج خود رسید و همچنان ادامه دارد (زیرا نقش پر رنگ دولت همچنان بعد از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ ادامه دارد). دولت نقش بسیار مهمی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصر ایفا می‌کنند. (کافمن، ۱۳۹۰: ۷۰) تا جایی که که غسان سلامه معتقد است، عنصر کلیدی در راهی که بسوی دموکراسی می‌انجامد دولت است و کشورهایی مانند مصر اگر بخواهند به سمت دموکراسی حرکت کنند باید از دولت آغاز کنند. اما نکته‌ای که در مورد دولت در مصر قابل بحث است اقتدارگرایی نظام‌های سیاسی در این کشور می‌باشد. حافظیان در کتاب **دولت، نخبگان و توسعه در خاورمیانه** اظهار می‌دارد که دولت در مصر دولت اقتدارگرای بروکراتیک است که مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی است که پیوندهایی مستقیم با منافع و موسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده‌اند دولت اقتدار گرای بروکراتیک در مصر توسعه‌گرایست و اقتدارگرایی این دولت صرفاً در جهت آسان‌تر و شتابان‌تر ساختن روند تغییر در جهت توسعه نمی‌باشد بلکه این اقتدارگرایی بیش از هر چیز در تداوم قدرت مطلقه رهبران دولت است.

مارینا اوتاوی معتقد است دولت در مصر مانند جسمی است که دو روح دارد یک روح آن

اقتدارگرایی و روح دوم آن دموکراسی است به همین دلیل او دولت در مصر را شبه اقتدارگرا می‌نامد و این دولت شبه اقتدارگرا را در مصر مانع اصلی پیشبرد دموکراسی می‌داند. (اوتواوی، ۱۳۸۶: ۷) این دولت با برگزاری انتخابات فرمایشی، به تنزل میزان مشارکت در اداره امور کشور کمک می‌کند به طور کلی نظام مصر شاید جمهوری باشد اما عملاً یک حکومت خودکامه بر آن استیلا دارد که ظواهر دموکراتیک را هم دارا می‌باشد. اما انتخابات و پارلمان آن با تقلب شکل می‌پذیرد و رژیم سیاسی مصر دچار فساد دولتی شدید بوده و ائتلافی از زر و زور و پول در آن حاکمیت می‌کند. (مهتدی، بی تا) مقامات دولت مصر اظهار می‌دارند که در زمان مبارک مصر با مشت آهنین اداره می‌شود و رژیم مستبد مصر به منظور ادامه حکومت، سیاست‌های مستبدانه‌ای را مانند جلوگیری از شکل‌گیری احزاب سیاسی جدید، نظارت بر فعالیت‌های جامعه مدنی، دلسرد کردن مصریان از مشغول شدن به سیاست از طریق تحلیل و تحت فشار قرار دادن آنها و حفظ قانون اضطراری به کار گرفته است. به طور کلی می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که مبارک در اداره امور مصر به این نتیجه رسیده است که بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر، نداشتن هرگونه دموکراسی می‌باشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد. نظام مصر طی ۶۰ سال اخیر (از ۱۹۵۳ - ۲۰۱۱) تنها نام جمهوری را یدک کشیده و بررسی عملکرد رژیم نشان می‌دهد که قانون اساسی مصر تحت شعاع ویژگی مسلط دیگری به نام اقتدارگرایی بوده است. (مختار حسینی، ۱۳۸۱: ۱۲۵)

در انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، مهمترین شعار، نفی دولت حاکم است که با شعار «ارحل» و «اسقاط» مشخص می‌شود. سرنگونی دولت‌های اقتدارگرا در جهان عرب، به ویژه مصر، نشان دهنده افول جایگاه گفتمان اقتدارگرایی در این منطقه است. دولت اقتدارگرا به دلیل ایجاد دولتی بسته، ناکارآمد و فاسد، بزرگ‌ترین ضربه را به گفتمان حاکم و فرهنگ عمومی مردم مصر زده و بیشترین فرصت را برای رشد گفتمان‌های رقیب فراهم آورده است. شعار، نفی دولت استبدادی و فاسد، عامل پیوند زنده همه مخالفان در این کشور گردیده است. در وضعیتی که اقتدارگرایی در حال افول است، گفتمان‌های اسلامگرایی و دموکراسی خواهی، در حال رقابت و باز مفصل‌بندی عناصر گفتمانی خود هستند تا بتوانند با مقاومت اندک و حمایت بازیگران بیشتر، به جایگاه هژمونی دست یابند. (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۹) دولت کنونی حاکم در تامین نیاز مردم ناتوان است و تورم افسارگسیخته و بی‌کاری بالا تمام مصر

را تحت تأثیر قرار داده است. به همین دلیل آنها در گام اول سعی در از بین بردن مخالفین حکومت مخصوصاً اخوانی‌ها نمودند و قانون اضطراری را بار دیگر وضع نمودند. با این تفاسیر در مصر دولت اقتدارگرا به معنی همه چیز است و تقریباً همه امکانات را در انحصار خود دارد. در نتیجه، در مصر از دموکراسی‌سازی راستین چندان نشانی نمی‌توان یافت. سیستم بسته و اقتدارطلب دولتی مصر که یادآور پیشینه هزار ساله قدرت در این کشور است اجازه هرگونه فعالیت سیاسی از طرف نیروهای جامعه مدنی را سلب کرده است. اینگونه دولت‌ها در مصر به هیچ عنوان نمی‌توانند زمین باروری برای تحقق دموکراسی باشند.

ضعف جامعه مدنی

حضور یک جامعه مدنی فعال و بسیار سازمان‌یافته نیز پیش‌شرط اساسی یک نظام دموکراتیک است. در واقع برخی استدلال کرده‌اند که جامعه مدنی سرزنده احتمالاً برای تحکیم و حفظ دموکراسی نسبت به آغاز آن ضروری‌تر است. بطور کلی پیوند مهمی میان زایش جامعه مدنی و پیشبرد دموکراتیزاسیون وجود دارد. غرش دموکراسی در جهان عرب و بویژه مصر که در این امر پیشرو بوده، از اواخر دهه ۱۹۷۰ بوجود آمد و در همین دهه بود که جامعه مدنی در جوامع عربی شکل گرفت. بطور مثال در دهه ۱۹۷۰ آزادسازی اقتصادی توسط دولت مصر از طریق فرآیند انفتاح به رشد جامعه مدنی منجر شده است. جامعه مصر نسبت به دیگر جوامع عربی در طول تاریخ سیاسی معاصر جهان عرب، همواره از پویایی و نشاط اجتماعی بیشتری برخوردار بوده است به دلیل همین پویایی و نشاط، تحرک در بدنه اجتماعی در مصر بالاست و حاکمیت مصر نسبت به دیگر حکومت‌های عربی در شمال آفریقا و خاورمیانه بیشتر در معرض نقد و اعتراض جامعه مدنی قرار دارد. (دهقانی، ۱۳۸۷: ۵)

اما طبق اطلاعاتی که از موسسه خانه آزادی^۱ در مورد سطح آزادی‌های سیاسی و مدنی در مصر به دست آوردیم این کشور از سال ۲۰۰۱ در زمینه آزادی‌های سیاسی (شاخص‌ها: روند انتخابات، کثرت‌گرایی سیاسی و مشارکت و عملکرد دولت) و همچنین آزادی‌های مدنی (شاخص‌ها: آزادی بیان، حقوق انجمن‌ها، حکومت قانون و حقوق فردی) تا سال

¹ - Freedom house

۲۰۱۵ هیچگونه پیشرفتی نداشته و همواره (به جزء در سال ۲۰۱۳ که یک جامعه نیمه آزاد را تجربه کرد) یک جامعه بسته و غیر آزاد محسوب شده است.

مصر در طی ۶۰ سال گذشته دارای یک نظام «حزب غالب» است که در آن یک حزب بر اکثریت غالب در مجلس نظارت همیشگی دارد. این حزب غالب، در زمان رژیم مبارک حزب دموکراتیک ملی^۱ نام داشت و نماینده تشکیلات سیاسی در کشور بود. چهارده حزب دیگر نیز وجود دارند که تنها معدودی از آنها توانسته‌اند نمایندگانی در مجلس داشته باشند. از میان این احزاب می‌توان به حزب وفد، وارث سنتی مبارزات استقلال طلبانه در کشور در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، با گرایش سوسیالیستی، حزب سوسیالیست کارگری، که رهبران اسلامگرا بر آن احاطه کامل دارند؛ حزب ترقی خواه، وارث سنت چپ‌گرای مصر؛ و حزب لیبرال اشاره کرد. (هاپکینز و سعد، ۱۳۸۹، ۵۹-۶۰) یکی از افتخاراتی که نظام سیاسی مصر به آن می‌بالد وجود ۱۰۰۰۰ سازمان جامعه مدنی است که البته باید این نکته را مدنظر قرار داد که اکثر آنها هیچگونه فعالیت سیاسی ندارند. (کافمن، ۱۳۹۰: ۱۱۷) و یا این اجازه به آنها داده نمی‌شود. این سازمان‌ها اکثراً وابسته به دولت هستند پیتز مانسفیلد در این رابطه می‌گوید که فقدان یک جامعه مدنی نیرومند در خاورمیانه ناشی از همکاری بیش از حد سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی با دولت است، که می‌توان گفت مصر هم از این قاعده مستثنی نیست. به عنوان مثال در مورد فعالیت احزاب در مصر به عنوان یک شاخص جامعه مدنی باید گفت که اولاً اکثر احزابی که موجودیت دارند غالباً توسط حکومت ایجاد شده و هدف از ایجاد آن‌ها مشروعیت بخشیدن به خود رژیم بوده است. قوانین حزبی در مصر بطور کامل نه تنها فعالیت احزاب مذهبی را محدود می‌کند بلکه حتی احزاب قانونی و ثبت شده نیز برای سازماندهی خود آزاد نیستند. دولت مصر برای حصول اطمینان از اینکه اپوزیسیون آرای اندکی را در انتخابات کسب کند، بدون هیچ ملاحظه‌ای دست به سرکوب و دستکاری در نتایج انتخابات می‌زند. عدم موفقیت احزاب سیاسی در مصر عبارتند از: ۱. اقدامات اقتدارگرایانه دولت در محدود کردن احزاب ۲. بی استعدادی آنها برای تغییر دادن میراث تاریخی نظام سیاسی مصر ۳. ساختارهای کهنه و در حال زوال و رهبری سالخورده ۴. شکست در

¹ - NDP

شناسایی رای دهندگان بالقوه و جذب آنها به درون سازمان. یا در مثالی دیگر مطبوعات، به عنوان رکن چهارم دموکراسی در مصر نیز به عنوان یکی از نمودهای جامعه مدنی تقریباً از عملکرد ضعیفی برخوردارند. قانون مطبوعات در مصر چارچوبی برای اعطای آزادی‌های کنترل شده است. بطور کلی با اینکه تعداد مطبوعات در مصر تقریباً زیادند ولی کنترل دولتی، عامل اصلی در ضعف آنها بوده است. یکی از بحران‌های مهم مصر بعد از سقوط رژیم مبارک این بود که این جامعه مدنی کنترل شده به یکباره آزاد گردید و جریان قدرتمندی از نیروهای سیاسی و اجتماعی برای رسیدن به قدرت و ارائه برنامه برای آینده این کشور به راه افتاد. اما مشکل اصلی این جریان‌ها این است که به هیچ عنوان آنها با هم تعامل و همسویی نداشته و هر کدام سعی می‌نمایند که حرف خود را پیش ببرند. بدین ترتیب بررسی وضعیت جامعه مدنی در مصر نشان می‌دهد که تشکلهای و شاخص‌های جامعه مدنی در این کشور هنوز در مراحل ابتدایی وجود دارند یا عملاً از درگیر شدن در مسایل سیاسی پرهیز می‌کنند و یا در صورت فعالیت هنوز نتوانسته‌اند نقش موثر خود را به عنوان عضوی از جامعه مدنی نشان دهند. موانعی که از شکل‌گیری و فعالیت جامعه مدنی جلوگیری می‌کنند عبارتند از: ۱- عوامل اقتصادی ۲- روحیه و روان فردی ۳- عدم وجود روحیه جمعی در میان افراد ۴- دولت ۵- فرهنگ و نظام معنایی. (افضلی، ۱۳۷۹، ۱۳۷ - ۱۳۴)

ضعف نخبگان سیاسی

در مورد نخبگان در خاورمیانه چند عامل وجود دارد که اجازه نمی‌دهند نخبگان سیاسی که میل به تحقق بخشیدن به دموکراسی در این منطقه دارند در محدوده قدرت دخالت کنند عامل اول؛ عدم چرخش نخبگان است. منطقه خاورمیانه عربی شامل کشورهایی است که در آنها چرخش نخبگان به سختی صورت می‌گیرد به طور مثال در این کشورها یا حکومت پادشاهی خاندانی است و یا توسط رهبران دیکتاتور اداره می‌شود که به هیچ عنوان حاضر نیستند قدرت خود را با کسی تقسیم کنند و تنها با مرگ و یا فروپاشی نظامشان از حکومت کنار می‌روند در منطقه خاورمیانه عمر مشترک چند رئیس جمهور منطقه از جمله حسنی مبارک، قذافی، عبدالله صالح و بن علی بیش از صد سال می‌شود همین مسئله به خوبی نشان می‌دهد که چرخش نخبگان در کشورهای عربی به سختی شکل می‌گیرد. عامل دوم؛ این است

که اکثر نخبگان سیاسی کشورهای خاورمیانه محصول شرایط اقتدارگرایی و خودکامگی هستند. به خاطر همین قابلیت پذیرش مدیریت فرآیند دموکراتیزاسیون را دارا نیستند و حتی هیچ اعتقادی نیز به آن ندارند. زیرا برای این نخبگان این نکته کاملاً آشکار است که نخستین نتیجه دموکراتیزاسیون برایشان، الزام به ترک قدرت و واگذارن آن به نخبگان سیاسی معتقد به دموکراسی است که از راه انتخابات آزاد برگزیده می‌شوند. در واقع در میان نخبگان سیاسی کشورهای خاورمیانه به سختی می‌توان افرادی را یافت که از شایستگی‌های لازم برای باقی ماندن بر سر قدرت در فرآیند دموکراتیک نیز برخوردار باشند. (حافظیان، ۱۳۸۵: ۶۰) عامل سوم؛ این موضوع است که اکثر نخبگان سیاسی در خاورمیانه و همچنین در مصر پرورش یافته مراکز آموزش نظامی هستند و از این رو و به رغم متعهد بودن به نوسازی از نظر جنبه‌های مادی و ملموس آن در بعد اقتصادی و تکنولوژیک، نسبت به ارزش‌های دموکراتیک بیگانه هستند. (حافظیان، ۱۳۸۹، ۴۸) به دلایلی که ذکر آنها رفت نخبگان طرفدار دموکراسی در مصر همواره سرکوب شده و در انتخابات شکست خورده‌اند.

حضور نظامیان و دخالت آنها در قدرت

دخالت ارتش در اقتصاد و سیاست سابقه‌ای دیرینه در خاورمیانه و همچنین در مصر دارد و نظامیان نقش مهمی در حمایت از حکومت‌های خودکامه در جهان عرب دارند. نیروهای مسلح مصر یکی از سازمان‌های نظامی قوی عربی به شمار می‌آید. در آمد سهل الوصول رانت‌های خارجی و استراتژیک، جو حاکم بر رقابت ابرقدرتها و کشمکش مستمر اعراب و اسرائیل، همگی به رشد قابل توجه تاسیسات نظامی و سرویس‌های امنیتی گسترده در کشورهای عربی کمک کرده‌اند. نظامیان مهمترین گروه در سیاست مصر هستند. پس از کودتای نظامی جولای ۱۹۵۲ توسط گروه افسران آزاد به رهبری دو ژنرال ارتش به نام‌های ژنرال نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر حکومت به دست نظامیان افتاد به طور کلی می‌توان گفت سازمان نظامی مصر، پس از برقراری جمهوری و استقلال در مصر و بعد از اینکه نظامیان زمام امور را به دست گرفتند، با کمک گرفتن و همکاری نظامی با سازمان‌های نظامی کشورهای همچون آمریکا، روسیه، فرانسه و ایتالیا به رشد و پویایی دست یافت و از طریق قدرت سیاسی نفوذ خود را در نهادهای اصلی دینی، اقتصادی و اجتماعی مصر توسعه داد. (کرمی، ۱۳۹۲) بطور

کلی کشورهای خاورمیانه از جمله مصر، تبلور نهادی خود را در تشکیل دو ارتش جداگانه یکی برای حفاظت و حراست از رژیم و دیگری برای محافظت از کشور نشان داده است. (حکیمیان و مشاور، ۱۳۸۳، ۲۸۵) این دو گروه در مصر عبارتند از: سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و ارتش. یکی از مهمترین ساختارهای موجود در نظامیان مصر ارتش است ارتش یک بازیگر قدرتمند در صحنه سیاسی مصر است که مانع از آنست یک گروه با هر گرایشی تعهدات خارجی مصر را یکباره برهم زند و یا قواعد داخلی را به شیوه‌ای تنظیم کند که منافع سیاسی و اقتصادی ارتش آسیب ببیند. نقش ارتش در مصر وقتی جلوه‌گر می‌شود که پس انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و فروپاشی رژیم حسنی مبارک، شورای عالی نیروهای مسلح به فرماندهی یک ژنرال بلند پایه ارتش به نام طنطاوی قدرت را تا برقراری آرامش و ثبات و برگزاری انتخابات آزاد در دست گرفت. ارتش و نیروهای مسلح مصر اصلی‌ترین نقش را در روند انتقال قدرت برعهده دارند و بر ساختار قدرت آینده مصر، تاثیر زیادی خواهند داشت. در مقطع کنونی، نقش ارتش به طور عمده برقراری نظم و تضمین امنیت شهروندان می‌باشد، ولی در عین حال و با توجه به ادامه تظاهرات مردمی و خواست آنان برای داشتن یک نظام دموکراتیک، ارتش تلاش می‌کند تا به مردم این اطمینان را بدهد که خواست آنان را تحقق خواهد بخشید و زمینه‌های برگزاری یک انتخابات آزاد را فراهم خواهد نمود. (بیگی، ۱۳۹۰)

به باور بسیاری از ناظران، ارتش نقش اصلی را به صورت پشت پرده در صحنه سیاسی مصر بازی می‌کند؛ به نحوی که هرگونه تحول در چشم‌انداز آینده مصر بدون، توجه به نقش ارتش و نگرش آن در قبال تحول مورد نظر، به درستی قابل پیش‌بینی نیست. رئیس ستاد مشترک ارتش مصر، ژنرال طنطاوی، به دلیل پیری و بیماری، در صدد رسیدن به مقامی در مصر پس از مبارک نیست و تحرکی در این جهت از خود نشان نداده است. اما به نظر می‌رسد جلب رضایت ارتش از سوی هر یک از طرف‌های درگیر در مسئله جانشینی مبارک و انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۱ مصر، برای پیشبرد اهداف ضروری است. (بیگی، ۱۳۹۰) کاری که حکومت منتخب مرسى به دلیل اتخاذ سیاست‌های غلط نتوانست انجام دهد و این گروه مهم در سیاست مصر را با خود همراه سازد. دکتر سید عبدالامیر نبوی معتقد است آنچه که می‌تواند سبب حضور و دخالت بیشتر ارتش شود بروز و تشدید بیشتر ناآرامی‌ها و آشفته‌گی در جامعه مصر است. (نبوی، peace-ipsc.org/fa/?=1506) تمایل ارتش به حفظ

قدرت و کنترل سیاست است و این با توجه به سابقه ارتش در تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی در این کشور به ویژه حتی در دو سال اخیر (حفظ دستاوردهای انقلاب، حمایت از مردم و خواست‌های آنها و اتکای به مشروعیت مردمی در اقدام علیه محمد مرسی) از سویی و نیز منافع اقتصادی ویژه‌ای که این نهاد قدرتمند نظامی دارد می‌تواند به عنوان مانعی مهم در روند گذار به دموکراسی عمل کنند. (کرمی، ۱۳۹۲)

سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی مصر در صحنه سیاسی و جامعه حضور داشته و دخالت می‌نمایند. مصر بزرگترین و پرقدرت‌ترین سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی را دارا می‌باشد. اینها در مصر بیشتر به گونه‌ای عمل می‌کنند تا بتوانند رژیم سیاسی وقت را از هر گزندی دور نگه دارند. (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۵۱) سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی مصر در نظارت، ترساندن، سرکوب و بستن سازمان‌هایی که عقیده مخالف دولت داشتند از جمله اپوزیسیون اسلام‌گرا، سوسیالیست‌ها و لیبرالیست‌ها و اقلیت‌های نژادی یعنی قبطیان نقشی بسزا ایفا می‌کنند. در مصر تداوم مقاومت نظامیان موجب شده است که چشم انداز روشنی در پیش روی این کشور از نظر رسیدن به معیارهای پذیرفتنی توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون وجود نداشته باشد زیرا نظامیان و گروه‌های امنیتی جزء پایه‌های اصلی اقتدار دولتی هستند و در حفظ قدرت دولت و حکومت می‌کوشند.

ضعف اقتصادی

یکی دیگر از عللی که موجب عدم تحقق دموکراسی در مصر می‌باشد عامل اقتصادی است. تجارب بین‌المللی بسیار ثابت کرده است که اقتصاد هر کشور مهمترین عامل در رشد و پیشرفت آن بوده است. بی‌تردید اقتصاد از جمله چالش‌های بسیار مهم تمام دولت‌هایی بوده که از سال ۱۹۵۲ تاکنون در مصر روی کار آمده‌اند، بگونه‌ای که میزان توانمندی و کارایی هر دولت با عملکرد آن در بخش اقتصادی سنجیده می‌شد. پرونده یا وضعیت اقتصادی مصر از جمله مهمترین و خطرناک‌ترین قضایایی است که دولت‌های روی کار آمده در مصر با آن مواجه بوده‌اند. مصر از لحاظ اقتصادی کشور ضعیفی نیست اما کشوریست که با فقر شدیدی دست و پنجه نرم می‌کند و این هم به دلیل مشکلاتی است که در اقتصاد این کشور وجود دارد. ریچارد هاس بیان می‌دارد برای اینکه یک حکومت دموکراتیک داشته باشی باید یک اقتصاد

مدرن بوجود آوری و برای یک اقتصاد مدرن باید این عناصر موجود باشد: ۱- حکومت قانون ۲- شفافیت ۳- خلاقیت فردی، که مصر از هر سه عامل محروم است. فرید زکریا در کتاب آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی اشاره می‌کند که فرآیند توسعه اقتصادی اغلب دو عنصر تعیین کننده موفقیت دموکراسی را بوجود می‌آورد. نخست، به بخش‌های اصلی جامعه و مهمتر از همه شرکت‌ها و موسسات اقتصادی خصوصی، اجازه کسب قدرت مستقل از دولت می‌دهد. دوم، آنکه در تعامل با این عناصر، درنده خویی و رفتار دمدمی دولت کمتر شده، قانون مداری و پاسخگویی آن به نیازهای جامعه، یا حداقل نیازهای نخبگان جامعه بیشتر می‌شود.

اقتصاد در مصر یک اقتصاد رانتی یا شبه رانتی است و امور اقتصادی در دست دولت است. این نوع اقتصاد، دولت را بی نیاز از منابع مالی جامعه گردانده که، مدرنیزاسیون اقتصادی و سیاسی ضعیف را در پی خواهد داشت. مصر به لحاظ قدرت اقتصادی در بین کشورهای عربی بعد از عربستان سعودی رتبه دوم و در سطح کشورهای خاورمیانه بزرگترین اقتصاد غیر رسمی را دارا می‌باشد. (هرمزی، ۱۳۸۷، ۳۸۳-۳۸۸) در طی ۱۵۰ سال گذشته، مصر همواره در لبه ویرانی اقتصادی بوده است. هر چند تمایل به اصلاح اقتصادی نقش عمده‌ای در انقلاب ۱۹۵۲ بازی کرد، از آن هنگام حکومت نسبت به طرح یک زبان آشکار اقتصادی ناتوان مانده است. به طور خلاصه، ناصر مصر را به سمت سوسیالیسم و بلوک شوروی برد تا توسعه نظامی و مدنی را به دست آورد. به همین خاطر، غربی‌ها عموماً گرفتاری‌های اقتصادی کنونی مصر را به زیاده‌روی‌های زمان ناصر نسبت می‌دهند. رسیدن سادات به ریاست‌جمهوری در ۱۹۷۰، تدابیری را برای برگرداندن سیاست‌های سوسیالیسم و معرفی افتتاح یا درهای باز برای ادغام در اقتصاد بین‌الملل پدید آورد. اما سیاست‌های بعدی مشکلات کشور را حل نکرده است. هر چند مبارک بر تشویق سرمایه‌گذاری در اقتصاد مصر توسط سادات افزود، قول اولیه افتتاح محقق نشد. به جای آن، وابستگی فزاینده‌ای به کمک بین‌المللی به ویژه توسط آمریکا پدید آمده است. همچنین باید در نظر داشت که اصلاحات اقتصادی یک مسأله سیاسی انفجار برانگیز است. برای میلیون‌ها مصری نزدیک به خط فقر یا پایین‌تر از آن، عملاً هرگونه دستکاری برنامه‌های کمک حکومت تهدیدی برای بقا می‌باشد. (گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، ۱۳۸۷) دلیل این کارکرد بد و اسفبار اقتصادی را باید در گسترش

فساد اقتصادی و اجرای بی‌قید و بند و لجام گسیخته سیاست خصوصی سازی و افزایش میانگین بیکاری و تورم و رکود اقتصادی و افزایش بدهی‌های دولت ملاحظه کرد، به گونه‌ای که به جرات می‌توان گفت که کارکرد بد اقتصاد مصر در سال‌های اخیر حاکمیت حسنی مبارک زمینه ساز شکل‌گیری انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ شد که توانست تنها پس از ۱۸ روز به حاکمیت ۳۰ ساله مبارک پایان دهد و طومار آن را درهم بپیچد. بیشتر جنبش‌های اعتراض‌آمیز و اعتصابات در مصر جنبه اقتصادی داشته و شکل دهنده این اعتراضات عامل اقتصاد بوده است و همین عامل یکی از مهمترین علت‌های تظاهرات ضد دولتی علیه مصر در دهه‌های گذشته بوده است. (ottawy,hamzawy,2011) میزان تورم و میزان بیکاری بیانگر وضعیت بد اقتصادی مردم مصر است. آنچه باعث شده است رشد اقتصادی مصر در زندگی عموم اثرگذار نباشد، فساد اقتصادی و ناکارآمدی بوروکراتیک دیرپا در این کشور است. بطور مشخص، حدود نیمی از اقتصاد مصر حالت زیر زمینی و غیر قانونی دارد. همچنان بعد از انقلاب ۲۰۱۱ وضعیت اقتصادی در مصر بسیار اسفبار است. این در شرایطی است که مصر از پتانسیل اقتصادی فراوانی در زمینه‌های توریسم، منابع معدنی، کانال سوئز و رود نیل برخوردار است. ولی به دلیل مدیریت فاجعه‌بار سیاسی که در مصر وجود دارد، مصری‌ها نمی‌توانند از این پتانسیل اقتصادی استفاده کنند. در واقع دولت مصر تنها با کمک‌های آمریکا و درآمدی که از کانال سوئز به دست می‌آورد اقتصاد این کشور را اداره می‌کند. (گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، ۱۳۸۷) ثبات اقتصادی می‌تواند حکومت مصر را به سمت دموکراسی بیشتر حرکت دهد، هر چند بالعکس آن هم می‌تواند اتفاق بی‌افتد و حکومت بیشتر متمایل به اقتدارگرایی شود. البته باید دید برای آینده سیاسی مصر کدام کم هزینه‌تر است دموکراسی بدون ثبات اقتصادی و یا ثبات اقتصادی بدون دموکراسی. (Bauer,2011) اما تداوم و تشدید بحران اقتصادی که نشانه‌های آن نیز در اقتصاد مصر هویدا است، زمینه مناسبی را برای تثبیت دموکراسی فراهم نمی‌کند و اتفاقاً می‌تواند موجب بروز ناآرامی‌های جدی شود. چنانچه نظریه لیپست در اینجا ملاک تحلیل قرار گیرد، باید گفت اساساً تا زمانیکه درجه قابل قبولی از رشد و توسعه اقتصادی صورت نگیرد، انتظار پیدایی دموکراسی و تثبیت آن در مصر بیهوده است.

تأثیر فرهنگ سیاسی

نیاز اساسی در خاورمیانه لزوم تغییر و تحول در نظام فکری و رفتاری و بطور کلی فرهنگ سیاسی انسانهاست. مهمترین مانع در مسیر تحقق دموکراسی، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در مصر و حتی منطقه خاورمیانه بحث فرهنگ سیاسی است. در مصر فرهنگ سیاسی مسلط، فرهنگ پدر سالارانه یا پاتریمونیال است و این نوع فرهنگ حاکم در کانون نظام سیاسی قرار می‌گیرد. براساس فرهنگ سیاسی و سنت‌های حقوقی در مصر، رییس جمهور مقام مسلط سیاسی و حکومتی در مصر است هر سیاست یا طرح مهمی باید پیش از اینکه با چشم اندازی معقول از موفقیت به پیش برود، از تقدیس رییس جمهور برخوردار باشد. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۲۶۴) ویژگی اساسی روانی- اجتماعی این نوع جامعه، چه محافظه کار و چه مترقی سلطه پدر است که خانواده ملی و همینطور خانواده طبیعی حول محور او سازمان یافته است. بدین طریق بین حکمران و توده و بین پدر و فرزند تنها روابط عمودی وجود دارد. در هر دو زمینه، اراده پدری اراده مطلق است، که هم در جامعه و هم در خانواده از طریق یک اجماع مبتنی بر مراسم تشریفات و اجبار وارد عمل می‌شود. چون این اقتدار رسمی پدران در مصر بر خانواده مطلق است، بنابراین بچه‌ها بطور ناخودآگاه با فرهنگ و ساختارهای پدر سالار، جامعه پذیر می‌شوند. (افضلی، ۱۳۷۹، ۲۴۶) این نوع خانواده فردی را پدید می‌آورد که برای همیشه از زندگی و صاحبان اقتدار ترسان است و لذا دوباره و دوباره این امکان را ایجاد می‌کند که بتوان توسط تعداد انگشت شماری از افراد قدرتمند بر توده‌های مردم حکومت کرد. (هشام شرابی، ۱۳۸۵، ۸۴) در این نوع جامعه و نظام سیاسی، شخص عادی موجودیتی منفعل، یک سوژه نه یک شهروند، بدون هیچگونه حقوق انسانی یا مدنی یا قدرت نفوذگذاری بر تصمیم‌گیری‌های مربوط به جامعه به طور کل می‌باشد. (همان، ۱۱۳) مصر نه تنها دارای ساختار مستبدانه ایست که مانع تحقق دموکراسی واقعی می‌شود بلکه دارای فرهنگ سیاسی استبدادی هم است که مانع از ظهور مردمی با درک درست از دموکراسی می‌شود. به همین دلیل نظام مستبدانه حاکم بر مصر، اکثر مردمی که حامی دموکراسی هستند، خود اقتدارگرایانی هستند که حتی به دموکراسی واقعی برای دستیابی به فهم درست از آن و دفاع از اصول دموکراسی، عمل نکرده‌اند. (November, 2010). فرهنگ سیاسی قبیله‌ای پاتریمونیالیستی حاکم بر مردم مصر یکی از مهمترین ویژگی‌هایی است که توجه شرق شناسان را نیز به خود جلب کرده است.

نقش اسلام‌گرایان در معادلات دموکراسی سازی

در طی چند دهه اخیر اسلام یک نیروی سیاسی مهم و دردرساز برای حاکمان فاسد و دیکتاتور خاورمیانه بوده است اسلام‌گرایان از نظر سازمانی و نیز ایدئولوژیکی از ناتوانی رژیم‌های عرب در گشودن فضای سیاسی به روی جایگزین‌های جدید سود می‌برند. (کافمن، ۱۳۹۰: ۲۲۰) حضور اسلام‌گرایان در صحنه سیاسی کشورهای عربی غیر قابل بحث و برگشت ناپذیر است. امروزه شرائط نشان داده است که تقریباً در تمامی دولت‌های عربی بزرگترین اپوزیسیون سیاسی، اسلام‌گرا می‌باشد. اسلام‌گرایی دیگر توسط یک گروه پیرامونی و حاشیه‌ای نمایندگی نمی‌شود بلکه یک جنبش توده‌ای دارای ریشه در لایه‌های پایینی جامعه را تشکیل می‌دهد. (زکریا، ۱۶۹، ۱۳۸۵) مصر به عنوان خاستگاه و الهام بخش اصلی اسلام سیاسی شناخته شده است. زیرا برجسته‌ترین نظریه پردازان و تشکلهای اسلام سیاسی از مصر برخاسته و این مقوله در مصر قرن نوزدهم و بیستم دارای اثرات فراوان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است و علاوه بر آن جنبش‌های سیاسی مادر در مصر الهام بخش دیگر جریانات اسلامی در دیگر بخشهای جهان اسلام بوده‌اند مانند سید جمال الدین اسد آبادی، شیخ محمد عبده، محمد

رشید رضا، حسن البنا، سید قطب و... . (ذاکری، ۱۳۸۹) همچنین مصر اولین کشور اسلامی بود که با جهان غرب مواجه شده و نسبت به رواج اندیشه غربی واکنش نشان داد اسلام سیاسی در مصر آنچنان ریشه‌دار است که کشورهای غربی ترس آن دارند که با برگزاری انتخابات آزاد اسلام‌گراها قدرت را در دست گیرند. اسلام سیاسی در مصر به سه بخش عمده قابل تقسیم است. نخستین بخش، مربوط به گروه‌های به شدت افراطی متشکل از جنبش‌های خشونت طلب تندروست که هدف آنها دست کم به صورت نظری، جایگزین کردن حکومتی به واقع معتقد به اسلام است. شناخته شده‌ترین نمونه این گروه‌ها الجهاد است که با ترور سادات اهمیت زیادی پیدا کرد. این گروه‌ها، ایدئولوژی خاصی دارند که امکان شرکت آنها در روندهای دموکراتیک را غیر ممکن می‌سازد. بخش دوم، تشکیل دهنده اسلام سیاسی در مصر، اسلام میانه‌رو به نمایندگی اخوان المسلمین است که بهترین سازمان اسلام‌گرای تثبیت شده در این کشور به حساب می‌آید. رهبران این سازمان امروزه ادعا می‌کنند که به پیگیری روش‌های غیر خشونت آمیز متعهد هستند و بدون تردید تمایلشان برای کسب نقش سیاسی در چارچوب روندهای دموکراتیک را، نشان داده‌اند. جنبش اخوان المسلمین در تاریخ ۸۰ ساله خود هیچگاه یک جنبش و حرکت مسلحانه نبوده و در دهه‌های گذشته حتی در زمان‌هایی که اقدام مسلحانه نیز با مشروعیت همراه بود، به این ابزار برای مخالفت با حکومت‌های وقت متوسل نشد و حتی هنگامی که در زیر شدیدترین محدودیت‌ها و سرکوب‌ها قرار داشت، دست به سلاح نبردند. (کرمی، ۱۳۹۲) بخش سوم، اسلام سیاسی دولتی است که شامل تشکیلات اسلامی رسمی و متحد با دولتند که دانشگاه الازهر، هسته مرکزی آنها را تشکیل می‌دهد. این بخش، نمایانگر تلاش‌های حکومت برای مقابله با حملات گروه‌های مستقل اسلام‌گرا، از طریق اسلامی کردن بیشتر خود است. بنابراین اسلام سیاسی در مصر به هیچ وجه موجودیت یکپارچه‌ای ندارد؛ بلکه طیفی از گروه‌های تندرو و خشونت طلب تا آن دسته از گروه‌ها را که با دولت هم پیمان هستند در بر می‌گیرد. (اوتوی، ۱۳۸۶، ۶۰-۵۸) طبق توضیحاتی که داده شد اسلام رادیکال و اسلام دولتی بطور کامل مانع تحقق دموکراسی در مصر هستند. اسلام‌گرایان رادیکال به علت خشونت‌ی که سرمشق خود قرار داده و از آن به عنوان جهاد در راه خدا نام می‌برند و اسلام دولتی هم به دلیل اینکه از زیر مجموعه‌های دولت است و در راستای تحقق اهداف آنان عمل می‌کند. اما بخش دوم اسلام میانه‌رو و نماینده پر

قدرت آن اخوان المسلمین به شیوه‌های دموکراتیک عمل می‌کند. گروه‌های اسلام‌گرای میانه‌رو مصری نشان داده‌اند که اسلام سیاسی تنها یک روش مبارزه با دیکتاتوری هاست. آنها حداقل تا این لحظه نشان داده‌اند که قصد ندارند اسلام را وسیله حکومت کردن بر جامعه بپندارند. طرح نظریه سازگاری اسلام با دموکراسی از سوی این جریان اسلامی مهم در مصر و مخالفت با جریان‌های تندرو در این کشور و حتی طرح اسلام عرفی از سوی برخی از احزاب اسلام‌گرا، نشان دهنده مفصل بندی جدید در درون گفتمان اسلام سیاسی در این کشور است. (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۵۰) اخوان المسلمین، بزرگترین، باسابقه‌ترین و بانفوذترین گروه اسلامی این کشورهاست که دارای گرایش‌های گوناگون در درون خود می‌باشد. این گروه، تاکنون، در جایگاه اداره جامعه قرار نگرفته و همواره به عنوان نیروی مخالف دولت حاکم ظاهر شده است. (Wickham, 2002) گروه‌های اسلام‌گرای اخوانی از طریق مراکز خیریه، بیمارستان‌ها، آموزشگاه‌ها و خدماتی که به مردم ارائه می‌دهند، دارای محبوبیت هستند. چنین شرایطی باعث شده است که شعار اسلام‌گراهای اخوان المسلمین که اسلام تنها راه حل است، به واقعیت نزدیکتر باشد تا عملکرد دولت نیمه سکولار حسنی مبارک که نمی‌تواند مشکلات مردم را حل کند. اسلام‌گراها طی این مدت توانسته‌اند بخش زیادی از مشکلات مردم را در حد روستاها و گروه‌های کوچک حل کنند. در بهار عربی، اخوان المسلمین متشکل‌ترین گروه در میان انقلابی‌ها به شمار می‌آمد. مهمترین ادعای گفتمان اسلام‌گرایی در برابر مسایل و مشکلات جوامع عربی، نفی نظام‌های استبدادی و فاسد این کشورها، حمایت از مردم فلسطین و مخالفت با هرگونه سازش و برقراری روابط با اسرائیل و تشکیل حکومت اسلامی در داخل و اجرای احکام شرعی در این جوامع است. (Zuhur, 2007: 39) اما اسلام سیاسی به عنوان مانع تحقق دموکراسی، فقط به خود اسلام‌گرایان ختم نمی‌شود بلکه دو عامل دیگر آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند. موضوع اول، عامل خارجی به‌ویژه آمریکا است؛ ادوارد جورجیان معاون وقت وزیر خارجه در مسائل خاور نزدیک پس از کودتای الجزایر نگرشی در قبال اسلام‌گرایان و دموکراسی مطرح ساخت که در طول دهه بعد بر سیاست ایالات متحده مسلط بود: "ما به آنهایی ظنین هستیم که از فرآیند دموکراتیک برای رسیدن به قدرت تنها برای از بین بردن خود این فرآیند جهت رسیدن محدود به قدرت و سلطه سیاسی استفاده می‌کنند. به اصل هر فرد یک رای باورداریم ولی از هر فرد، یک رای، یک

بار پشتیبانی نمی‌کنیم" زیرا او معتقد است که اسلام‌گرایان خود را دموکرات نشان می‌دهند تا قدرت را بدست بگیرند و پس از آنکه قدرت را در دست گرفتند دوباره دیکتاتوری را حاکم می‌کنند با این فرق که دیکتاتوری جدید سکولار نیست بلکه اسلام‌گرا می‌باشد. (کافمن، ۱۳۹۰: ۵۰)

موضوع دوم، فشارهای داخلی به‌ویژه فشارهای دولت اقتدارگرا و دیکتاتور مصر که از هر حربه‌ای استفاده می‌کند تا از دستیابی اسلام‌گرایان به قدرت جلوگیری کنند. آنها تلاش دارند تا اسلام‌گرایان را به جامعه و همچنین جامعه بین‌المللی ضد دموکراسی و غیردموکراتیک نشان دهند.

نتیجه‌گیری:

مبحث گذار به دموکراسی امروزه یکی از زیر شاخه‌های اصلی علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی است. با افزایش شمار دموکراسی‌ها در ربع قرن اخیر و فروپاشی نظام کمونیستی و همچنین گسترش دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در ابتدای قرن ۲۱، دامنه نظریه-پردازی درباره گذار به دموکراسی نیز بطور بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است. ما در عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم در یک قرن گذشته یک روند بیش از هر روند دیگر در شکل دادن به جهان موثر بوده است و آن روند صعودی دموکراسی است. دموکراتیزاسیون در ابتدای قرن ۲۱ نه تنها متوقف نشد و موج برگشتی در پی نداشت بلکه در ابتدای دهه دوم این قرن موج جدیدی از تحولات در منطقه خاورمیانه (خاور میانه عربی) شکل گرفت. البته اینگونه که از شواهد و قرائن پیداست این کشورها به دنبال دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت و حقوق شهروندی هستند و نه اینکه قصد تغییر رژیم از یک رژیم دیکتاتور به یک رژیم دیکتاتور دیگر را داشته باشند. این موج که محققان و کارشناسان از آن به عنوان موج چهارم دموکراسی یاد می‌کنند از کشور تونس آغاز شد در کشور مصر ادامه پیدا کرد و از آنجا کل منطقه از جمله کشورهای یمن، بحرین، اردن، لیبی و حتی تا حدودی عربستان سعودی را در بر گرفت. مصر به عنوان کشوری که گذار به سمت دموکراسی را آغاز کرده است راه آسانی در پیش نداشته و با موانع و مشکلاتی روبرو است. در نهایت با توجه به مطالعات انجام شده از میان عوامل گوناگون اثرگذار بر عدم تحقق شکل‌گیری دموکراسی در مصر از بعد داخلی موارد پیش‌رو به ترتیب اهمیت احصا گردید: ۱- نقش دولت (دولت اقتدارگرا) ۲- نقش جامعه مدنی ۳- نقش نخبگان سیاسی ۴- نظامیان و دخالت آنها در قدرت ۵- تاثیر و رشد اقتصادی ۶- تاثیر و نقش فرهنگ سیاسی ۷- نقش اسلام‌گرایی در

معادلات دموکراسی

منابع فارسی:

کتاب

- ۱- افضلی، رسول (۱۳۷۹)، چشم انداز جامعه مدنی در خاورمیانه، تهران، موسسه فرهنگی هنری بشیرعلم و ادب
- ۲- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی، ترجمه سعید میرترابی، تهران، قومس
- ۳- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، گذار به دموکراسی، تهران، نگاه معاصر، چاپ دوم
- ۴- بیگی، مهدی (۱۳۹۰)، انقلاب مصر و چشم‌انداز آینده آن
- ۵- حافظیان، محمد حسین (۱۳۸۸)، دولت، نخبگان و توسعه در خاورمیانه، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی
- ۶- حسینی، مختار (۱۳۸۱)، برآورد راهبردی مصر، تهران، ابرار معاصر
- ۷- حسن حکیمیان و زیبا مشاور (۱۳۸۳)، دولت و تحول جهانی - اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، ترجمه عباس حاتمی‌زاده، تهران، کویر
- ۸- زکریا، فرید (۱۳۸۵)، آینده آزادی: الویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران طرح نو، چاپ دوم
- ۹- شرابی، هشام (۱۳۸۵)، پدرسالاری جدید، ترجمه سید احمد موثقی، تهران، کویر، چاپ دوم
- ۱۰- کافمن ویتس، تامارا (۱۳۹۰)، پایه‌های لرزان آزادی: نقش امریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب ترجمه سید داوود آقایی و حسن احمدیان، تهران، سرای عدالت
- ۱۱- کدیور، محمد علی (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی، تهران، نشرگام نو
- ۱۲- کدیور، جمیله (۱۳۷۳)، مصر از زاویه‌ای دیگر، تهران، اطلاعات
- ۱۳- کرمی، مصطفی (۱۳۹۲)، سناریوهای پیش‌روی آینده سیاسی مصر
- ۱۴- مهتدی، محمدعلی، پیروزی مردم مصر به مفهوم تهدید امنیت اسرائیل است، بی‌تا
- ۱۵- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران روزنه، چاپ چهارم

مقالات

- ۱-.....، بهار(۱۳۸۹)، جهانی شدن و مناسبات دولت و جامعه در مصر، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷۲-
- ۲-.....، بهار(۱۳۸۵)، چشم‌اندازهای تحول در دموکراتیک شدن خاورمیانه، راهبرد، شماره ۳۹
- ۳- دهقانی، محمود (۱۳۸۷)، مصردرانتظار، قاهره درسکوت، گزارش راهبردی، شماره ۲۷۷
- ۴- نشست تخصصی گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، دی(۱۳۸۷)، مشکلات اقتصادی و چشم‌انداز بی‌ثباتی سیاسی
- ۵- هاپکینز و سعد، بهار(۱۳۸۹)، فرهنگ مردم مصر، مترجم گروه ترجمه صراط، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۳
- ۶- هرمزی، شانی، تابستان (۱۳۸۷)، سیاست خارجی آمریکا و روند اصلاحات اقتصادی در مصر و عربستان، راهبرد، شماره ۴۷
- ۷- یزدا نغام، محمود (۱۳۹۰)، تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه، شماره دوم، سال چهاردهم، فصلنامه مطالعات راهبردی شماره ۵۲

خبرگزاری

۱- نبوی، سید عبدالامیر، تحلیل تحولات جاری مصر، قابل دریافت در:

<http://peace-ipsc.org/fa/?=1506>

منابع انگلیسی:

کتاب

- 1-Bauer, Patricia (2011), Cairo University, Egypt after the Revolution of – still a Matter of Democracy versus Stability?
- 2- Wickham, Carrie R. (2002) Mobilizing Islam: religion, activism, and political change in Egypt, New York: Columbia University Press

مقالات

2-Egyption elections: November (2010), paving the way for presidential succession democracy reporting international

3- Ottawa , marina , hamzawy , amr , 28 junaury (2011) protest movement and political change in the arab world , Carnegie

4- Ottawa , marina , 3 november (2011), egypt's democracy: between the military a islamists and lliberal democrats

خبرگزاری

1-Zuhur, Sherifa (2007) 'Egypt: security, political, and Islamist challenges', Strategic Studies Institute Monograph, September; Available at:

www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdf/files/pub787.pdf

2-www.freedomhouse.org, 2015.